

«واژه‌ها» به منزله «مادر نهاد»ها

دکتر عبدالحسین ساسان

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

در شماره ۴۳، سال دوازدهم فصلنامه دریاچه در مقاله‌ای با عنوان «نهادهای اجتماعی» گفته شد که شاخه نهادگرایی در دانش اقتصاد همانند رشته ژنتیک در میان سایر رشته‌های پزشکی و جراحی است. به این معنا که نهادگرایی ریشه پیشرفت‌های دانش و تکنولوژی در میان برخی از ملت‌ها را به گذشته‌های بسیار دور نسبت می‌دهد.

نهادگرایی این باور رایج را نمی‌پذیرد که پیشرفت اروپا از دوران رنسانس یا تجدید حیات علمی و ادبی آغاز شده است، بلکه برعکس اعتقاد دارد از همان آغاز پیدایش بشر بر روی سیاره زمین زاویه کوچکی میان انسانها پدید آمد که آنان را از یکدیگر جدا کرد. آن زاویه کوچک چیزی جز نخستین آواها یا واژه‌هایی نیست که انسانهای اولیه اختراع یا ابداع کردند.

نخستین خانواده یا نخستین گله کوچک انسانی که نخستین واژه‌ها را اختراع کرد در حقیقت راه خود را از دیگر گله‌های کوچک انسانی جدا کرد، بر آنها چیرگی یافت، به آنها فرمان داد و ای بسا آنان را به بردگی خود درآورد. نخستین واژه‌هایی که بشر ساخت و آنها را رواج داد قدرتی به مراتب بیش از ارتش‌های سواره‌نظام دوران ما برای او پدید آورد.

در شماره ۴۴، سال دوازدهم همان مجله دریاچه در مقاله‌ای دیگری با عنوان تکامل نهادهای اجتماعی در میان انسانهای نخستین دیدیم که پیش از ساخته شدن نخستین واژه‌ها و آواها انسانها نمی‌توانستند شب‌ها آرام بخوابند چون هنوز واژه یا آوایی نداشتند که میان خودشان تقسیم کار کنند مثلاً بگویند یک نفر بیدار بماند و نگهبانی بدهد تا دیگران بخوابند، سپس هنگامی که خواب بر او چیره شد نوبت یکی دیگر از اعضای خانواده فرا می‌رسید که باید او را بیدار کند و نگهبانی از غار را در برابر یورش شبانه جانوران شب‌رو و شبگرد به او بسپارند.

از این‌رو انسانهای نخستین همچون اسب‌ها، غزال‌ها و خرگوش‌های کنونی پیش از آفرینش واژه‌ها و آواها خواب ژرف را نیازموده بودند بلکه همواره هنگام شب نیمه‌خواب و نیمه‌هوشیار می‌مانند تا اگر جانور درنده‌ای به غار آنها یورش آورد بتوانند برخیزند تا بگریزند یا به جنگ با آن بپردازند.

بی خوابی شبانه چه برای انسانهای نخستین و چه برای جانوران کنونی که در طبیعت و در حال توحش به سر می‌برند کارکرد ذهن را کاهش می‌دهد و طول عمر طبیعی را کوتاه می‌کند چنانکه به پشتوانهٔ پیشرفت مرزهای دانش در روزگار کنونی، امروزه می‌دانیم که بهداشت خواب از بهداشت بیداری اهمیت کمتری ندارد. بنابراین گرافه نیست اگر بگوییم نخستین واژه‌ها و آواهایی که ساخته شده‌اند شدیداً بهداشت خواب انسان را بهبود بخشیدند که بر اثر آن کارکرد ذهنی و فکری بشریت افزایش یافت.

ما اکنون از دوران پیشاتاریخ سخن می‌گوییم. دورانی که نه تنها دارای آمار نبود بلکه حتی متن‌های دستنوشته‌ای نیز از آن دوران به یادگار به دست ما نرسیده است. بنابراین نمی‌توانیم اثبات کنیم که با ابداع نخستین واژه‌ها و آواها طول عمر انسان افزایش یافته است. ولی دانش پزشکی در این دوران می‌تواند تا حدود زیادی مشخص کند که در این بازه زمانی امید به زندگی انسانها به چه میزانی افزایش یافته است.

آنچه از باستان‌شناسان آموخته‌ایم این است که انسانهای نخستین بسیار کوتاه قامت و کوچک‌اندام بوده‌اند و میانگین عمر طبیعی آنها در حدود ۲۱ سال بوده است یا از حدود ۲۱ سال فراتر نمی‌رفته است. به این ترتیب «کلان‌نهاد» واژه و توانایی سخن‌گویی همان کیمیای سعادت است که بشر هزاران سال در جست‌وجوی آن بود. واژه‌ها کیمیای سعادت انسانها بوده‌اند و همچنان کیمیای سعادت انسانها باقی مانده‌اند. این «کلان‌نهاد» یا «نهاد مادر» نه تنها امید به زندگی را افزایش داد بلکه موجب آفرینش دهها یا صدها نهاد دیگر شد. شاید یکی از نخستین نهادهای مهمی که نهاد مادر به دنیا آورد خرد بین‌نسلی یا عقل منفصل یا خرد بیرونی بود که رفته‌رفته آفریده شد. داستان از این قرار است که با افزایش امید به زندگی انسانهایی که می‌توانستند از سرنوشت گریزناپذیر خود یعنی جوانمردگی بگریزند و به سن بالاتر یا میانسالی برسند سرد و گرم روزگار را می‌چشیدند و دانش و تجربهٔ بسیاری می‌اندوختند. مثلاً انسانهایی را دیده بودند که با خوردن یک گیاه مشخص دچار درد در یکی از اندام‌های خود شده و سپس می‌مردند. میانسالان به یاری واژه‌ها و توانایی سخن‌گویی که دم به دم در حال گسترش و پیشرفت بود این تجربه را به فرزندان خود منتقل می‌کردند. به این ترتیب نهاد «دانش ضمنی» یا «دانش سینه به سینه» پدید آمد که مستقیماً از افزایش طول عمر بشر سرچشمه گرفته است. زمان بسیاری به درازا کشید تا نهاد «دانش سینه به سینه» ارتقا یابد و به الواح گلی یا سنگی تبدیل شود که حامل دستنوشته‌های بشر بود. اختراع دستنوشته یا خط نیز چنان اهمیتی داشت که بدون تردید می‌توان آن را نیز یک کلان‌نهاد نامید.

شاید دومین کلان‌نهادی که بشر موفق شد بیافریند خط یا دستینه بود. از این رو آن را در نوشتار مستقلی بررسی خواهیم کرد.

یکی دیگر از کلان‌نهادهایی که توسط «نهاد مادر» یعنی واژه‌ها آفریده شد نهاد «تقسیم کار» بوده است. شکل ابتدایی تقسیم کار در زندگی بشر همان نگهبانی در دهانهٔ غارها بود، که پیامدهای خوش شگونی برای بشر داشته است.

شاید بشر هنگامی توانست نخستین فرایند تقسیم کار را انجام دهد که آواها یا واژه‌هایی برای بیان مفاهیمی مانند خواب، بیداری، نگهبانی و نوبت ساخته شد. ولی نه زمین و کهکشان‌ها آرام می‌گیرند، نه انسانهای روی زمین و درون کهکشان‌ها، چنانکه انسان ناآرام و نهادساز توانست واژه‌هایی نیز برای تقسیم کار در فرایند شکار بسازد تا این کار دشوار و خطرناک را آسانتر و کم‌خطرتر کند. احتمالاً در تقسیم کارهای این دوران به ناچار برای تناسب میان وظیفهٔ محوله با سن و سال افراد دقت زیادی شده که پیشرفت بزرگی برای پیدایش تمدن بشری به شمار می‌رود. زیرا انسانهای میانسال از شرکت مستقیم در فرایند شکار کنار گذاشته می‌شدند و در عوض وظایف دیگری مانند تراشیدن سنگ‌ها به شکل نوک نیزه، سنگ‌هایی برای بریدن پوست و گوشت جانوران شکار شده و تبدیل پوست جانوران به پوشاک برای حفاظت اعضای خانواده از سرما و گرما به عهدهٔ آنان گذاشته می‌شد و براساس این تقسیم کار بود که صنعت اولیه یا صنعت آرتیزانی پدیدار گردید. تقسیم کارهای اولیه که به ناگزیر بر پایهٔ سن و سال انجام می‌شد نه تنها گله‌های کوچک انسانی را سازماندهی می‌نمود بلکه همزیستی و همکاری میان گله‌های نزدیک و همسایه را امکان‌پذیر و حتی سودمند می‌کرد. زیرا وقتی که به یاری واژه‌ها و زبان، ارتباط و تفاهم میان گله‌های انسانی برقرار شد پهنهٔ جغرافیایی تقسیم کار نیز گسترش یافت. چون میانسالانی که در تقسیم کار اجتماعی عهده‌دار گردآوری میوه‌ها و بذرها بودند با هم به جنگل می‌رفتند تا هم در انجام کار و هم در مقابله با خطرات به یکدیگر یاری رسانند. رفته‌رفته با پیوستن گله‌ها به یکدیگر نخستین هستهٔ اقتصاد داد و ستد در جوامع بشری شکل گرفت. زیرا بر اثر تقسیم کار گسترده‌تری که انجام شد برخی از انسانها میوه و بذر، برخی پوشاک‌های تهیه شده از پوست و برخی گوشت تولید می‌کردند. این افراد ناگزیر بودند فرآورده‌ها و دستاوردهای خود را با یکدیگر دادوستد نمایند به این ترتیب بازارها که یکی از مهمترین جلوه‌های پیدایش تمدن بشری است شکل گرفتند. همهٔ این دگرگونیها انسانهای طبیعی یا فطری را که دارای شیوهٔ زیستی همانند جانوران بودند به انسانهای نهادساز تبدیل می‌کرد. و او را به سوی آفرینش یک تمدن بزرگ رهبری می‌نمود. تمدنی که دم به دم با اختراع واژه‌ها و آواهای جدید گام بلندی به پیش برمی‌داشت. هر پدیدهٔ تازه، هر روش زندگی نو و هر ابزاری که ساخته می‌شد به نام یا واژه نیاز داشت. چون هیچ پدیده‌ای را بدون نام نمی‌توانستند دارای هویت نمایند. بدین ترتیب واژه، آوا و زبان از آغاز تاریخ تاکنون لحظه‌ای از پیشرفت و گسترش باز نمانده است. بلکه همپای با پیشرفت و گسترش خود تکامل کالبدی انسان و تکامل اجتماعی جوامع انسانی را فراهم آورده است.

مهمترین نتیجه‌گیری که از این کنکاش تاریخی باید برداشت کرد این است که زبان یک پدیدهٔ در حال شدن است نه یک پدیدهٔ در حال بودن.

شاید یکی از دلایل عقب‌ماندگی کشورهای واپس‌مانده این است که زبان را یک میراث نیاکان، یک میراث فرهنگی غیرقابل تصرف می‌دانند. در حالی که هر زبانی که برای پدیده‌های مستمر و روز به روز واژه‌سازی نکند آن زبان خواه ناخواه محکوم به مرگ خواهد بود.

به این ترتیب تفاوت میان انسانها، نخستین بار از همان دوران زندگی انسانهای طبیعی یا انسانهای فطری آغاز شده است. تاکنون هیچ کس توضیح قانع‌کننده‌ای نداده است که چرا برخی از

انسانها واژه‌ساز شده‌اند و برخی از آنها از ساختن و پرداختن واژه‌ها که به منزله نخستین نهاد اجتماعی هستند ناتوان ماندند. آیا علت پیدایش این اختلاف بزرگ در میان انسانهای نخستین تفاوت در میزان بهره هوشی آنها بوده است؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد پرسش دیگری برانگیخته خواهد شد. اینکه اختلاف در بهره هوشی از چه عامل یا عواملی سرچشمه می‌گرفته است؟

آیا هوش انسانی در مناطق معتدله بیشتر از مناطق گرمسیر یا سردسیر بوده است؟
آیا فراوانی یا کمیابی پاره‌ای از مواد معدنی یا ویتامین‌ها در خوراک انسانهای ساکن مناطق گوناگون منشأ این تفاوت در هوش بوده است؟

اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد کدام یک از ریز مغذی‌ها، کدام یک از مواد معدنی و کدام یک از ویتامین‌ها می‌توانند نسل‌های آینده را هوشمندتر بنمایند تا بتوانند به نهادسازی و به‌ویژه گسترش کلان‌نهاد زبان بپردازند.

اینها پرسش‌های بسیار مهمی هستند که یکی پس از دیگری فرا راه دانشمندان و پژوهشگران در شاخه اقتصاد نهادگرایی پدید آمده است.

روزی که پاسخ‌های دقیقی به این پرسش‌ها داده شود. بشر راهکار از میان بردن واپس‌ماندگی، شکاف طبقاتی، مستمندی یا فقر، نادانی، خرافه‌پرستی، ناکامی‌ها و جنگ‌ها و آشوب‌ها را بیش از گذشته خواهد شناخت ولی تا روزی که شاخه ستبر اقتصاد نهادگرا میوه‌های خوشگوارتر و فراوانتری به بار آورد نمی‌توان دست روی دست گذاشت و از کوشش و جوشش دوری گزید. زیرا تا همین جا به روشنی آگاه شده‌ایم که کیمیای پیشرفت تمدن بشری چیزی جز نهادسازی نبوده است که نخستین و مهمترین آنها نیز کلان‌نهاد زبان یعنی واژه‌سازی و آواپردازی است. بنابراین شاید راه ناپیموده کشورهای مستمند و واپس‌مانده، ناتوانی از واژه‌سازی، آواپردازی، گسترش و ادغام زبان‌های همسایه و خویشاوند با یکدیگر باشد. شاید ما بیهوده می‌پنداریم علت عقب‌ماندگی، کمبود سرمایه‌های مادی و منابع طبیعی است. شاید علت واقعی آن باشد که ما نتوانسته‌ایم با ادغام زبان‌های همسایگان خود در کوه و دره‌های مجاور زبان غنی‌تری به وجود بیاوریم. شاید علت آن این باشد که نتوانسته‌ایم واژه‌هایی را که ساخته‌ایم ترویج کنیم. شاید علت آن این باشد که نتوانسته‌ایم زبان واحد زیبایی را در وسعت و پهنای بزرگتری به جریان بگذاریم. برای کاهش شکاف عقب‌ماندگی و شکاف میان مستمندی و توانگری احتمالاً باید به جای وارد کردن ماشین‌آلات تولیدی راه دیگری در پیش گرفته می‌شد.

راه برقراری ارتباط بیشتر میان خرده‌فرهنگ‌ها به‌منظور ترویج واژه‌ها و آوای رساتر و زیباتری که در هر یک از این خرده‌فرهنگ‌ها وجود دارد. زبان‌های خویشاوند باید یکدیگر را پشتیبانی و تقویت می‌کردند در حالی که جامعه عقب‌مانده، جامعه‌ای است که زبان‌های خویشاوند، یکدیگر را به سُخریه می‌گیرند و اجازه نمی‌دهند که در هم ادغام شده و زبان واحد و لهجه کامبیش واحدی برای پهنه جغرافیایی به‌وجود آورند. شاید رشد‌پذیری، توسعه‌پذیری و جامعه‌پذیری از زبان‌پذیری آغاز می‌شود. شاید پافشاری برای حفظ لهجه‌ها و گویش‌های بی‌شماری که در هر دره و دامنه هر کوهی شنیده می‌شود همان رازی باشد که در جست‌وجوی آن هستیم. راز توسعه‌نیافتگی و فقر و واپس‌ماندگی.